

منصب امامت

مقامی بشری یا فرابشری

(نقدی بر نظریه قرائت فراموش شده)

درآمد:

امامت، منصبی الهی است و خداوند به امام برگزیده‌اش مقامات و ویژگی‌هایی عطا می‌فرماید که درک آن مقامات فراتر از فهم بشر عادی است. لذا چنانچه کسی بدون مراجعه به منابع وحیانی و با تکیه بر فهم خود، در صدد شناخت مقام امامت و ویژگی‌های امام الهی برآید، یقیناً به مقصود نخواهد رسید. و چون عده‌ای بر اساس درک خویش به تبیین این مقام پرداخته‌اند تفاسیر و قرائات مختلفی از امامت ارائه شده است. در این میان برخی، «قرائت بشری» از امامت را مطرح می‌کنند و با علمای ابرار خواندن امامان، به نفي مقامات خدادادی ایشان می‌پردازند.

این گروه با طرح مباحث تاریخی در پی ارائه شواهدی از وجود این قرائت در آرای گذشتگان هستند. بر پایه ادعای برخی از آنان در بین شیعیان قرون نخستین درباره ویژگی‌های امامان دو قرائت وجود داشته است، برخی شیعیان متقدم و از جمله تعدادی از اصحاب ائمه منکر هرگونه صفات «فرابشری» در امامان بوده‌اند و برخی دیگر یک سری صفات «فرابشری» را برای امامان اثبات می‌کردند.

طرفداران قرائت بشری معتقدند که «قرائت بشری» از امامت در فرایند تکامل مکتب تشیع کم‌کم به فراموشی سپرده شده و «قرائت فرابشری» جایگزین آن گشته است. به همین جهت نظریه پردازان «قرائت فراموش شده» اصالت را به قرائت «بشری» داده و قرائت «فرابشری» را قرائتی عارضی و جایگزین معرفی می‌کنند.

معتقدان به صفات - به اصطلاح - «فرابشری» در امامان، از سوی این افراد، غالی و مفوضه نامیده شده و اعتقادشان نفي می‌شود و از سوی دیگر قرائت «بشری» تلویحاً قرائت صحیح تلقی می‌گردد.

مقاله حاضر به نقد و بررسی این ادعا پرداخته است.

مقدمه

در مقاله «قرائت فراموش شده»

می نویسد:

فرضیه این تحقیق، تحول جدی اصل امامت طی قرون سوم تا پنجم است. به این معنا که از اوایل قرن دوم، یک تلقی فرابشری از امامت پدیدار می شود. این تلقی اگر چه از سوی ائمه و علمای شیعه طرد می شود اما به صورت یک قرائت مرجوح و یک دیدگاه مطرود به حیات خود ادامه می دهد. (۱)

در باره دومین فرضیه این تحقیق آمده

است:

اندیشه غلو و تفویض که در دو قرن نخستین به شدت از سوی ائمه نفی شده بود، از نیمه دوم قرن دوم با بازسازی خود و پرهیز از غلو و تفویض افراطی (تلقی ربوبی از ائمه) در قالب ارتقای اعتقاد به فضایل فرابشری ائمه آرام آرام وارد اندیشه شیعی شد، تا آنجا که این جریان بازسازی شده (غلو و تفویض اعتدالی) در قرن پنجم سطره مطلق بر اندیشه شیعی پیدا کرد. به این معنا که از این قرن به بعد، مفوضه یک جریان مستقل از تشیع نیستند، این اندیشه رسمی تشیع است که با رویکردی تفویضی (البته از نوع غیر افراطی اش) ممزوج و قرین شده است. آنچه زمانی غلو و

تفویض شمرده می شد، امروز متن مذهب است... (۲)

و در ادامه می نویسد:

...اما اگر تشیع را در فرآیند تاریخ تکوینش نظاره کنیم و به ویژه معارف پنج قرن نخستین آن را در نظر آوریم نه تنها از امکان قرائت دیگری از امامت می توان سخن گفت بلکه از تحقق این قرائت (و نه فقط امکان آن) و بالاتر از آن دو قرن غلبه آن بر حوزه های اندیشه شیعی باید سخن گفت... (۳)

و در نهایت «نتیجه» می گیرد:

در این دو قرن تغلیظ فضائل ائمه و ترویج

اوصاف فرابشری ایشان رهاورد اندیشه مفوضه است که به تدریج نمایندگی اندیشه تشیع را به دست گرفت. (۴)

هر چند نگارنده ادعا می کند که قصد پاسخگویی به سؤال از صحت یک قرائت را ندارد اما چنان که از عبارات فوق استفاده می شود وی با «فرابشری» خواندن

۱. مجله مدرسه، شماره ۳، کدیور، مقاله قرائت فراموش شده، ص ۹۲.
۲. همان.
۳. همان.
۴. مجله مدرسه، شماره ۳، مقاله قرائت فراموش شده، ص ۱۰۲.

یک قرائت و تحمیل بار منفی به آن و نسبت غلو و تفویض به معتقدان این قرائت و نیز با بیان این که اندیشه آنان به شدت از سوی امامان نفی شده بود، عملاً آن را نفی و طرد کرده است.

روشن است که در ارائه یک مطلب علمی چنان چه موضوع بحث، بررسی درستی یا نادرستی یک اعتقاد باشد لازم است ملاک‌های صحت و عدم صحت آن اعتقاد به روشنی تبیین شود.

همچنین وقتی سخن از دو قرائت در ویژگی‌ها و صفات امامان شیعه علیهم‌السلام یعنی «قرائت بشری» و «قرائت فوق بشری» به میان می‌آید و اثبات یک قرائت موجب نفی قرائت دیگر می‌شود باید دلیل واضحی برای گزینش یکی از آن دو در دست باشد. به علاوه در مباحث علمی باید از واژه‌هایی با معانی روشن استفاده شود به ویژه اگر واژه‌ای کلیدی محور بحث قرار گرفت باید تعریف صحیح و روشنی از آن ارائه گردد به طوری که این تعریف نقضی نداشته باشد.

در نتیجه بسیار ضروری است که ملاک تقسیم‌بندی ویژگی‌های امامان و

داوری درباره درستی یا نادرستی اعتقاد به آنها به روشنی تبیین شود و اصطلاحات «فراشسری»، «غلو»، «تفویض» و... به دقت معنا گردد تا بتوان در این باره به درستی قضاوت کرد. بر این اساس باید به سؤالات زیر پاسخ داد:

۱. معنای واژه «فراشسری» چیست؟
۲. ملاک «بشری» یا «فراشسری» خواندن یک ویژگی چیست؟
- ۱-۲. آیا وجود صفات به اصطلاح «فراشسری» در افراد بشر امتناع عقلی دارد؟ یا عدم اعتقاد عده‌ای به وجود چنین ویژگی‌هایی در فرد برگزیده‌ای از بشر دلیلی بر عدم صحت اعتقاد به آن ویژگی‌هاست؟

۳. برای انکار این ویژگی‌ها چه انگیزه‌هایی وجود دارد؟ آیا منکران دلیل عقلی برای ادعای خود دارند؟ یا انکار آنان ناشی از جحود و مخالفت است؟ و یا عدم آگاهی و علم ایشان موجب این انکار شده است؟

روشن است عدم اعتقاد عده‌ای به وجود برخی ویژگی‌ها در افراد برگزیده‌ای از بشر ناشی از هر عاملی که باشد، ملاک

ندارد. هر چند که در این روش نیز توفیقی نصیب آنان نشده و شاهد روشنی برای ادعای خویش نیافته‌اند.^(۱)

روش صحیح در بررسی درستی یا نادرستی یک اعتقاد عرضة آن به درک روشن عقل، آیات و روایات معصومان علیهم‌السلام می‌باشد. به عبارت دیگر برای «فرابشری» نامیدن یک ویژگی و سلب و نفی آن از تمامی افراد بشر باید دید آیا وجود چنین صفتی در افراد بشر مانع عقلی دارد یا خیر؟ (قرینه لَبّی) و یا آیات و روایات امکان وجود این ویژگی‌ها را در افراد بشر منتفی می‌دانند یا نه؟ (قرینه نقلی)

به دیگر بیان، تعیین ملاکی روشن برای تقسیم ویژگی‌ها به ویژگی‌های «بشری» و ویژگی‌های «فرابشری» موضوعی کلامی است؛ نه تاریخی. و برای مرزبندی مشخص بین خصوصیات مطرح شده باید امکان یا عدم امکان واجد شدن این ویژگی‌ها برای بشر مورد بررسی قرار

درستی برای تقسیم این خصائص به صفات «بشری» و «فرابشری» نخواهد بود. در نتیجه ارائه شواهدی از وجود چنین اعتقادی در تاریخ تأثیری در این بحث نخواهد داشت. و اثبات وجود هر یک از این قرائات در تاریخ ثمری ندارد و واقعیت را عوض نمی‌کند. بنابراین برای «بشری» یا «فرابشری» خواندن یک صفت ابتدا باید واژه «بشر» معنا شود و ملاک روشنی برای «بشری» یا «فرابشری» نامیدن یک ویژگی ارائه گردد. متأسفانه قائلان به «قرائن بشری» از امامت، بدون پرداختن به این دو اصل مهم، ویژگی‌هایی را که فراتر از مقبولات و محدود افکارشان باشد صفات «فرابشری» خوانده و از امام - که یکی از افراد بشر است - نفی و سلب می‌کنند و به جای ارائه دلیلی روشن در جهت نفی و اثبات یک قرائت و بدون تعریفی روشن از واژه‌های «بشری» و «فرابشری» برای القای افکار خود به جستجو در تاریخ و ارائه شواهد تاریخی از وجود قرائت مورد نظر خویش در گذشته می‌پردازند اما روشن است که این روشن با موضوع بحث همخوانی

۱. این موضوع در مقاله دیگری از نگارنده با عنوان «ویژگی‌های اساسی امامان در اندیشه این قبه» نمایانده شده است.

گیرد و سپس اگر تشخیص داده شد که وجود ویژگی خاصی در نوع بشر ممکن نیست می‌توان آن را «فرابشری» نامید و از همه افراد انسانی سلب و نفی کرد. طبیعی است که هیچ مورد نقضی هم نباید در این مورد یافت شود چرا که وجود نقض بیانگر اشتباه در تشخیص است. پس اگر وجود ویژگی خاصی برای یک فرد انسانی اثبات شود، نمی‌توان آن ویژگی را «فرابشری» نامید و بدین بهانه از کسی سلب کرد و وجود چنین خصوصیتی را در فردی برگزیده از افراد انسان منتفی دانست.

نویسنده مقاله «قرائت فراموش شده» در روش بحث خود دچار خلط شده است. او در ابتدای مقاله ادعا می‌کند که در بین شیعیان قرون نخستین درباره ویژگی‌های امامان دو قرائت «بشری» و «فرابشری» وجود داشته و قرائت «فرابشری» همان اندیشه غلو و تفویض است که از سوی ائمه به شدت نفی شده بود. وی به منظور القای نظر خود درباره غلوآمیز بودن «قرائت فرابشری» فکر به یک باره دست از اثبات صحت و سقم ادعای خویش از نظر کلامی برداشته و به

بررسی تاریخ این تفکر می‌پردازد و می‌نویسد:

می‌کشیم تا با گزارشی توصیفی تحلیلی از یک جریان مهم در تاریخ اندیشه شیعی پرده برداری کنیم و با زدودن غبار فراموشی هزار ساله، با ارائه شواهد معتبر قدری از نامأنوس بودن این قرائت بگشاییم.^(۱)

وی ابتدا سؤالاتی را پیرامون موضوع مطرح می‌کند:

درباره این قرائت فراموش شده شیعی از امامت، سؤالات زیر قابل طرح است:
در این قرائت، امامت چگونه تبیین می‌شود و چه شاخص‌هایی دارد؟ بر چه مستندات قرآنی و سنت نبوی و عقلی استوار است؟ اصولاً آیا ائمه خود را این گونه معرفی کرده‌اند؟ شاخص‌های امامت از دیدگاه ائمه چه بوده است؟... و بالاخره منابع معتبر دینی از جمله قرآن، سنت پیامبر، عقل، تعالیم معتبر خود ائمه کدام یک از دو قرائت از امامت را تأیید می‌کنند: قرائت بشری یا قرائت فرابشری را؟^(۲)

اما از ابتدا با طفره زدن از مباحث

۱. مجله مدرسه، شماره ۳، مقاله قرائت فراموش شده، ص ۹۳.
۲. مجله مدرسه، شماره ۳، مقاله قرائت فراموش شده، ص ۹۲.

کلامی می‌نویسد:

این مقاله عهده‌دار پاسخ به تمامی سؤالات مهم فوق نیست (هر چند پاسخ به همه این سؤالات برنامه پژوهشی صاحب این قلم است...) بالاخص قصد پاسخگویی به سؤال خطیر اخیر را ندارد. (۱)

سپس ایشان مسیر خود را به سمت مباحث تاریخی تغییر می‌دهد و ادعا می‌کند:

قرائتی بشری از امامت در قرون نخستین وجود داشته است که حداقل دو قرن، اندیشه شیعی را نمایندگی می‌کرده است. (۲)

اما در اثبات این ادعای خود نیز علی‌رغم تلاش گسترده توفیقی حاصل نمی‌کند و عملاً جز تکرار ادعای قبل با استناد به عبارات متشابه متأخرین - که در فهم و تحلیل آنها نیز دچار مشکل شده است - مطلب و شاهد محکمی به مخاطب ارائه نکرده است و در توجیه ناکامی خویش می‌نویسد:

۱. از آثار مستقل عالمان معتقد به تلقی بشری از امامت، تقریباً چیزی به دوران ما نرسیده است. (۳)

۲. تمامی منابع شیعی موجود، همگی به قلم

معتقدان تلقی فرابشری است. (۴)

۳. معتقدان تلقی بشری از امامت مورد انتقاد شدید و مغلوب علمای زمان خود بوده‌اند. (۵)

این توجیحات حکایت کسی است که ادعا می‌کند فرد لاغری پشت درخت تنومندی مخفی شده است اما به جهت لاغری مفرط وی هر چه برای دیدنش تلاش کنید موفق نمی‌شوید و حتی اگر به آن سوی درخت رفته و پشت درخت را هم نظاره کنید جز صورتی موهوم از آن نخواهید دید!

نگارنده مطالب بالا، علی‌رغم این تلاش نافرجام (۶) دچار مصادره شده می‌نویسد:

به اعتقاد پیروان این نظریه رویکرد بشری به امامت تنها رویکرد سازگار با ضوابط قرآنی،

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. مجله مدرسه، شماره ۳، مقاله قرائت فراموش شده، ص ۹۷.

۶. ناکامی نویسنده این سخنان، در ارائه شاهی محکم و درست برای ادعای خود در قالب مقالاتی دیگر ارائه خواهد شد.

معیارهای معتبر سنت نبوی و روایات اجماعی ائمه اهل بیت، اصول عقلی و حقایق تاریخی است. (۱)

و این در حالی است که وی اساساً متعرض ضوابط قرآنی، معیارهای معتبر سنت نبوی، روایات اجماعی ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و اصول عقلی نشده و شاهد درست و محکمی از تاریخ نیز ارائه نکرده است.

مجدداً تأکید می‌کنیم که در بحث از ویژگی‌های امامان علیهم‌السلام ابتدا باید ملاک روشنی برای تقسیم‌بندی قرائات مختلف ارائه شود. این کار به تعیین دقیق موضوع بحث و تعریف دقیق واژه‌های کلیدی آن نیاز دارد پس از این دو مرحله، برای رسیدن به نتیجه درست باید روشی متناسب با موضوع اتخاذ کرد.

چون در بحث از ویژگی‌های امامان معصوم علیهم‌السلام سخن از درستی یا نادرستی اعتقاد به وجود چنین ویژگی‌هایی برای امامان معصوم علیهم‌السلام مطرح است لذا جهت نیل به این مهم باید روش کلامی در پیش گرفت و از آنجا که نظریه «قرائت فراموش شده» ویژگی‌های امامان را به دو

دسته «بشری» و «فرابشری» تقسیم می‌کند برای دستیابی به ملاکی روشن در این مرزبندی لازم است پیش از ورود به مباحث کلامی ابتدا معنای صحیحی از این واژه‌ها ارائه گردد.

اما جستجوی تاریخی و ارائه شواهدی از وجود منکران فضائل اهل بیت علیهم‌السلام، روشی متناسب با موضوع نیست و حتی اگر بپذیریم که در تاریخ، فرد یا افرادی منکر فضائل و ویژگی‌های خاص امامان معصوم بوده‌اند تأثیری در بحث نخواهد داشت و برای اتخاذ نتیجه از این بحث لازم است درستی اعتقاد ایشان بررسی و اثبات گردد. به عنوان مثال چنانچه عده‌ای در تاریخ یافت شوند که نسبت به عصمت الهی امام ناآگاه هستند هیچ‌گاه نمی‌توان جهل ایشان را قرائتی از امامت تلقی کرد. بلکه ابتدا باید با روش کلامی به بررسی صحت یا عدم صحت این اعتقاد پرداخت و سپس در جهت نفی یا اثبات آن نظر داد.

در این مقاله می‌کوشیم تا با پرهیز از

۱. مجله مدرسه، شماره ۳، مقاله قرائت فراموش شده، ص ۹۶.

کلی گویی به بررسی معنای واژه‌های «بشری» و «فرابشری» پرداخته و دقت علمی طرفداران قرائت به اصطلاح «بشری» از امامت را بسنجیم و مرزبندی دو قرائت مورد بحث را به دقت بکاویم.

همچنین امکان یا عدم امکان وجود ویژگی‌های خاص در فرد یا افرادی برگزیده از بشر را از نظر عقلی بررسی کرده بحث را از منظر قرآن کریم پی خواهیم گرفت.

در این تحقیق، روایات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام مطرح شده و در ارائه شواهد قرآنی نیز نمونه‌هایی از افراد برگزیده بشر - که در ضمن دارای مقام نبوت هم نبوده‌اند - مطرح شده است. زیرا «قرائت بشری» صرفاً به نفی ویژگی‌های خاص امامان می‌پردازد و نصب الهی، علم لدنی، وحی الهی و عصمت را در پیامبر پذیرفته است. (۱)

معنای بشر

برای روشن شدن مفهوم اصطلاح‌های «بشری» و «فرابشری»، لازم است معنای واژه «بشر» تبیین شود.

بشر در لغت به معنای پوست سطح بدن می‌باشد و در استعمال به انسان اطلاق می‌شود. در لسان العرب آمده: والبشرة والبشر: ظاهر جلد الإنسان. (۲)

بشره و بشر به معنای پوست ظاهری (سطح بدن) انسان است. و طریخی در مجمع البحرین می‌نویسد:

البشر: الإنسان... وسمی البشر بشراً لظهورهم. (۳)

بشر یعنی انسان... بشر به خاطر [خمیده نبودن] پشتش [در مقابل حیوان] بشر نامیده شده است.

قال تعالی: ﴿لَوْحَةٌ لِّلْبَشَرِ﴾ (۴) أَخْذًا مِّنَ الْبَشَرَةِ الَّتِي هِيَ ظَاهِرُ الْجِلْدِ. (۵)

در آیه کریمه «آن آتش» بر انسانها رو نماید، از بشره که پوست سطح بدن است

۱. ر.ک. مجله مدرسه، شماره ۳، مقاله قرائت فراموش شده، ص ۹۵.
۲. لسان العرب، ج ۴، ص ۶۰ و ر.ک: القاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۷۲ و صحاح، ج ۲، ص ۵۹۰.
۳. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۲۱.
۴. مدثر/۲۹.
۵. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۲۱.

اخذ شده است.

بنابراین آنچه از لغت و اصطلاح قرآنی استفاده می‌شود، آن است که بشر به انسان اطلاق می‌شود و در این اطلاق فقط ظاهر ملاک است و هیچ ویژگی و خصوصیتی لحاظ نمی‌شود. به عبارت دیگر، در اطلاق این لفظ، یک انسان عادی بدوی که نسبت به خدای تعالی در غفلت محض است با حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که بزرگترین رسول خدای تعالی است با هم برابرند.

خدای تعالی خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ (۱)

«بگو به درستی که من بشری مثل شما هستم که به من وحی می‌رسد همانا پروردگار شما یکتاست».

در نتیجه هیچ خصوصیتی باعث نمی‌شود انسان از بشر بودن خارج شود. حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن که از سوی خدا به او وحی می‌شود و دارای علم و عصمت و قدرت الهی است، بیرون از محدوده بشر نیست زیرا که لفظ بشر تنها به ظاهر انسانی نظر دارد؛ نه به

خصوصیات و ویژگی‌های افراد انسان. بنابراین اطلاق بشر بر پیامبر در آیه مذکور هیچ‌گاه صفات ویژه ایشان را - که سایر افراد بشر دارای آن صفات نیستند - نفی نمی‌کند و لازمه آیه این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله در همه صفاتش مانند سایر افراد بشر باشد بلکه شباهت ظاهری با افراد دیگر بشر برای بشر نامیدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کافی است.

توضیح اصطلاح «فرابشری»

با توجه به معنای «بشر» می‌توان گفت صفت «فرابشری» صفتی است که انسان را از ظاهر انسانی بیرون کند و او را با موجودی فراتر از خود هم سنخ کند و از آنجا که بزرگترین بندگان برگزیده خدای تعالی از افراد بشر هستند، از این جهت فقط خدا را می‌توان «فرابشر» نامید. در نتیجه صفت «فرابشری» صفتی خواهد بود که مختص ذات مقدس پروردگار باشد. و اعتقاد به چنین صفاتی برای غیر خدا، مصداق بارز «غلو» است. در مقاله «قرائت فراموش شده»

می‌نویسد:

اندیشه غلو و تفویض که در دو قرن نخستین به شدت از سوی ائمه نفی شده بود از نیمه دوم قرن دوم با بازسازی خود و پرهیز از غلو و تفویض افراطی (تلقی ربوبی از ائمه) در قالب ارتقای اعتقاد به فضائل فرابشری ائمه آرام آرام وارد اندیشه شیعی شد... (۱)

در این عبارت تصریح شده که تلقی ربوبی از ائمه علیهم‌السلام به شدت از سوی امامان نفی شده است. اما نگارنده مدعی است «غلو» و «تفویض» غیر از تلقی ربوبی از امامان مصداق دیگری نیز دارد و آن اعتقاد به فضائل فرابشری برای امامان است وی این اعتقاد را «غلو» و «تفویض» اعتدالی معرفی می‌کند و حال آن که در بررسی مفهومی واژه بشر روشن شد فقط صفتی را می‌توان «فرابشری» دانست که مختص خدای تعالی باشد و غیر از آن هیچ ویژگی و خصوصیتی باعث خارج شدن افراد برگزیده بشر از بشر بودن نمی‌شود.

ممکن است گفته شود، مراد از صفات فرابشری صفاتی هستند که افراد عادی بشر فاقد آنها می‌باشند. چنانچه با تسامح این سخن را بپذیریم در این صورت نیز

باید ادله متقنی برای نفی این صفات از امامان اهل بیت علیهم‌السلام ارائه شود، چرا که می‌دانیم امامان شیعه برگزیدگان خدای تعالی بوده و از سوی خداوند متعال به عنوان امام و پیشوایان مردم نصب شده‌اند و اطاعت ایشان بر سایرین واجب شده است لذا داشتن صفاتی فراتر از صفات افراد عادی بشر در مورد امامان نه تنها مانع عقلی ندارد که عقلا واجب است. ضمن این که ادله نقلی فراوانی هم در این راستا وجود دارد. (۲)

به نظر می‌رسد در نظریه «قرائت فراموش شده» منظور از صفات فرابشری به روشنی بیان نشده و مسأله دارای ابهام است اما آنچه از این نوشتار استفاده می‌شود آن است که نویسنده صفاتی را فرابشری می‌نامد که امامان به عنوان فردی از افراد بشر نمی‌توانند دارای چنین ویژگی‌هایی باشند هر چند که این ویژگی‌ها مربوط به ذات مقدس پروردگار نباشد. حال سؤال این است که:

۱. مجله مدرسه، شماره ۳، مقاله قرائت فراموش شده، ص ۹۲.
۲. موضوع این بحث نیز کلامی است و باید با روش کلامی بررسی شود.

امکان وجود این ویژگی‌ها در افراد بشر از نظر عقلی و آیات قرآنی خواهیم پرداخت.

امکان عقلی وجود ویژگی‌های خارق‌العاده در افراد انسان

اصولاً عقل درباره موضوعی که هیچ نوع تجربه‌ای از آن ندارد، ساکت است و نمی‌تواند نسبت به آن حکم کند. به عنوان مثال یک انسان عادی عاقل، تجربه‌ای از دریافت وحی ندارد لذا نه می‌تواند نزول وحی بر کسی را نفی کند و نه می‌تواند آن را اثبات کند. اما گاهی می‌تواند دریافت‌های خود را تعمیم داده و یا ترکیب نماید و به نتایجی دست یابد. یعنی وقتی تفاوت‌هایی در خصوصیات افراد انسانی مشاهده کرد می‌تواند حکم کند برخی از افراد ویژگی‌هایی دارند که دیگران فاقد آن هستند و نیز وقتی مرتبه‌ای از یک ویژگی مثل علم را برای کسی ثابت کرد بالاتر از آن را هم برای دیگری ممکن خواهد دانست به عنوان مثال اگر انسان علم فردی را بالاتر از علم خود یا دیگری ببیند، عقل او می‌تواند حکم کند که مرتبه‌ای بالاتر از آن هم

۱. آیا دارا شدن این صفات برای هیچ فرد انسانی ممکن نیست یا امامان شیعه نمی‌توانند چنین ویژگی‌هایی داشته باشند؟

۲. موضع قرآن مجید در نفی و اثبات این ویژگی‌ها برای برخی از بندگان برگزیده الهی چیست؟

برای پاسخ به این سؤالات باید ویژگی‌هایی که در نظریه «قرائت فراموش شده»، صفت «فراشیری» تلقی شده‌اند، مشخص شوند.

از نوشته‌های صاحبان این تفکر استفاده می‌شود که از نظر ایشان صفات زیر «فراشیری» هستند:

یک) علم الهی (علم لدنی و غیر کسبی یا علم غیب)

دو) قدرت الهی (معجزه)

سه) جعل مقام از سوی خدا (نصب الهی) و اخبار از آن به واسطه نص

چهار) ارتباط خاص با خدا از طریق واسطه‌هایی همچون ملائکه (محدّث بودن)

پنج) عصمت الهی

شش) تفویض و تملیک حق امر و نهی یا ملک و سلطنت الهی

در ادامه به بررسی امکان یا عدم

ممکن است.

همچنین عقل انسانِ موحدی که خدا را قادر می‌داند، حکم می‌کند که خداوند می‌تواند مرتبه‌ای بالاتر از آنچه را که به او داده است به انسان و یا هر موجود دیگری عطا کند. انسان موحد وقتی متذکر شود، با عقل خود می‌یابد که اصل دارا شدن علم و قدرت، در اختیار او نیست و این ویژگی‌ها را خالق وی به همراه کمال وجود به او اعطا کرده است. لذا عقل حکم می‌کند خدای قادر که به او علم و قدرت عطا کرده، می‌تواند مرتبه‌ای بسیار بالاتر از آن را به انسان و یا هر چیز دیگری اعطا نماید و هر چه مرتبه علم و قدرت اعطایی در شخص بالاتر رود، او را از بشر بودن خارج نمی‌کند.

و نیز می‌دانیم خداوند متعال، خالق همهٔ خلایق و مالک مطلق آنهاست لذا مقام آمریت و سلطنت حق انحصاری اوست. این هم روشن است که حق مولویت و آمریت بدون سلب و کاستی از مالک حقیقی قابل تفویض به دیگران نیز می‌باشد در نتیجه اعطای مقام امر و نهی و جعل امامت یا نصب الهی در مورد افراد برگزیده‌ای از بشر نه تنها مانع عقلی ندارد

بلکه کاملاً امکان‌پذیر است و آن که از ناحیهٔ خدا منصوب شده به هیچ عنوان از بشر بودن خارج نمی‌شود.

همچنین ممکن است خداوند بندگان برگزیدهٔ خود را از خطا، نسیان و سهو حفظ نماید بدون آن که لازم آید این بندگان برگزیده، از بشر بودن خارج شده و فرابشر گردند.

وجود مصداق خارجی و مشهود

حال که عقل انسان امکان وجود ویژگی‌هایی چون علم، قدرت، عصمت، نص و نصب و آمریت را در افراد برگزیده‌ای از بشر منتفی نمی‌داند و واجد این خصوصیات را خارج از محدودهٔ بشر و یا فرابشر نمی‌شمارد، باید دید آیا افرادی که دارای چنین ویژگی‌هایی هستند مصداق خارجی دارند یا خیر؟

همه می‌دانند که در بین انسان‌ها افراد مرتضی وجود دارد که کارهای خارق‌العاده و خارج از عهدهٔ افراد عادی انجام می‌دهند به عنوان مثال بر روی آتش راه می‌روند به بدن خود سیخ فرو می‌کنند، با نگاه، قطار در حال حرکتی را از حرکت باز می‌دارند، افراد دیگر را

هیپوتیزم می‌کنند^(۱) و....

این مصداق‌ها صرفاً برای اثبات امکان وقوع شد، در تشبیه، فقط یک وجه شباهت کافی است. در نتیجه علاوه بر این که عقل، وجود ویژگی‌های خارق‌العاده را برای برخی از افراد انسانی ممکن می‌داند، این قبیل افراد مصادیق خارجی مشهود هم دارند و در عین حال کسی آنان را «فرابشر» نمی‌خواند. در نتیجه، این ویژگی‌ها نمی‌توانند ملاک تفکیک صفات بشری از صفات فرابشری قرار گیرند. نمونه دیگر پیامبران الهی هستند که در عین بشر بودن دارای علم الهی، معجزه و عصمت هستند و از سوی خدا برگزیده شده‌اند و به برخی از آنان مقام آمریت نیز عطا شده است.

پس اگر این ویژگی‌ها را برای پیامبران که از میان همین افراد بشر انتخاب شده‌اند بپذیریم، نمی‌توان وجود یا عدم صفات یاد شده را ملاکی برای بشر یا فرابشر بودن دارنده آنها دانست.

امکان وجود ویژگی‌های خاص در

برخی افراد بشر از نظر قرآن

پیشتر بیان شد که عقل اعطای

ویژگی‌های خاصی را از سوی خدای تعالی به برخی از بندگان برگزیده نفی نمی‌کند اما برای نشان دادن این که خداوند چنین کاری کرده است، یا نه، می‌توان به قرآن مراجعه کرد. اگر در قرآن شواهدی از اعطای برخی ویژگی‌های خاص به افراد انسانی وجود داشته باشد، مسلمان هرگز نمی‌تواند آن خصوصیات را فرابشری بنامد. اینک مقداری از آیات را که شاهد این امر است، می‌آوریم:

الف. آیات دلالت‌کننده بر علم الهی در برخی افراد برگزیده

خداوند متعال به خضر علم لدنی عطا کرده می‌فرماید:

۱. ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^(۲)

«در آنجا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از سوی خود به او رحمت و لطف خاصی عطا کردیم و هم از نزد خود به وی علم (لدنی و اسرار غیب الهی) آموختیم».

۱. حتی حیواناتی وجود دارند که شکار خود

را هیپوتیزم می‌کنند.

۲. کهف/۶۵.

کرد من آن (تخت بلقیس) را قبل از این که از جای خود برخیزی برای تو می آورم، همانا من بر این کار توانا و امین هستم». خداوند به یک جن علم و قدرتی داده بود که به واسطه آن می توانست تخت پادشاهی را از سرزمینی بسیار دور در ظرف چند لحظه نزد سلیمان علیه السلام حاضر کند.

افاضه علم و قدرت از سوی خدا دارای مراتب است و خداوند مرتبه بالاتری از علم را به آصف عنایت کرده بود که زودتر از چشم به هم زدنی قادر بر این کار بود. خدای تعالی می فرماید:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَوْفًا فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾ (۳)

«کسی که علمی از کتاب نزد او بود عرض کرد من آن (تخت) را قبل از این که پلک برهم بزنی برای تو می آورم پس آنگاه که سلیمان تخت را در نزد خود حاضر یافت گفت این از فضل پروردگارم می باشد».

۱. بقره/۲۴۷.

۲. نمل/۳۹.

۳. نمل/۴۰.

خدای تعالی در مورد طالوت می فرماید:

۲. ﴿...إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾ (۱)

«...پس بددرستی که خداوند او (طالوت) را برای شما برگزیده و در علم و [توانایی] جسم او را فزونی بسیار بخشیده است».

این آیه علاوه بر اثبات گزینش و نصب الهی برای طالوت، به روشنی بیان می کند که از سوی خدای تعالی علمی به او افاضه شده و خداوند آن علم را در او فزونی بخشیده است، و در عین حال طالوت از بشر بودن خارج نشده است.

۳. در مورد اعطای علم، همچنین می توان به داستان حضرت سلیمان اشاره کرد. در این حکایت قرآنی به هویدایی تمام بیان شده که خداوند نه تنها به انسان بلکه به موجودات دیگر - که مرتبه وجودی آنها پایین تر از انسان است - نیز علم و قدرت افاضه می کند.

در قرآن کریم می خوانیم:

﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴾ (۲)

«عفريتی از جن (به سلیمان) عرض

۵. در این آیه تصریح شده علمی از کتاب نزد آصف بود که او به واسطه این علم، تخت بلقیس را در کمتر از چشم برهم زدنی نزد سلیمان حاضر کرد. آصف معترف بود که این علم، افاضه پروردگار و از باب فضل اوست اما باز هم دست خدا بسته نیست و خداوند می‌تواند بالاتر از این را هم به کسی عطا کند چنان که خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (۱)

«بگو برای گواهی بین من و شما خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست کفایت می‌کند».

در این آیه خداوند از کسی سخن می‌گوید که همه علم کتاب به او افاضه شده است و این درجه از علم مسلماً بسیار بالاتر از دارا شدن علمی از کتاب می‌باشد. به عبارت دیگر از خطاب خداوند به پیامبر اکرم ﷺ به روشنی استفاده می‌شود خدای تعالی علمی به یک شخص - که بر اساس روایات ما مراد امیرالمؤمنین عليه السلام است (۲) - عنایت و افاضه کرده است که بسیار بالاتر از علم افاضه شده به آصف بن برخیا می‌باشد.

برای فهمیدن درجه این علم، به خود قرآن مراجعه می‌کنیم. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لَئِن لَّمْ يَآئْتِ الْبَشَرُ إِلَّا خَبْرًا﴾ (۳)

«اگر به وسیله قرآن کوه‌ها به حرکت درآیند یا زمین با آن پیموده شود، یا به وسیله آن با مردگان سخن گفته شود [باز هم ایمان نخواهند آورد] ولی همه کارها در اختیار خداوند است».

بنابراین با دارا شدن علم قرآن می‌توان کوه‌ها را به حرکت درآورد، مردگان را زنده کرد، زمین را پیمود و هزاران امر خارج از عادت و توان انسان‌های عادی انجام داد زیرا بیان همه چیز در قرآن هست.

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ (۴)

«و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم

۱. رعد/۴۳.

۲. ر.ک: تفسیر کنزالدقائق، ج ۵، ص ۱۵۰-۱۴۶.

۳. رعد/۳۱.

۴. نحل/۸۹.

که روشنگر همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (۱)

«تأویل قرآن را [که تبیاناً لکل شیء است] جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند».

پس روشن شد که خدای تعالی علم کتاب را به افرادی از انسان‌ها افاضه کرده است و در کتاب نیز بیان همه چیز آمده است، در نتیجه بر اساس فرمایش خدای تعالی افرادی از انسان‌ها هستند که به همه چیز علم دارند و در عین حال از بشر بودن هم خارج نیستند. در نتیجه قائل شدن به چنین علمی برای کسی رویکرد فرابشری نمی‌باشد.

۶. خداوند متعال همه آنچه را که خواسته است وجود دهد، با تمام خصوصیات در کتابی نوشته است، چنان که می‌فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (۲)

«کلیدهای غیب نزد اوست. جز او کسی آن را نمی‌داند و آنچه را که در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر این که آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب مبین است».

و همین علم غیب را به عده‌ای از بندگان برگزیده‌اش عطا فرموده است. در قرآن مجید آمده است:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾،
﴿إِلَّا مَن أَرَادَ تَضِيًّا مِنْ رُسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِمَّنْ خَلْفَهُ رِصْدًا﴾ (۳)

«خداوند دانای غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند جز پیامبری را که از او خشنود باشد که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی قرار می‌دهد».

پس خداوند که ابواب علوم غیب نزد اوست به عده‌ای از پیامبران و بندگان خود علم غیب افاضه می‌کند. خدای تعالی می‌فرماید:

۱. آل عمران/۷.

۲. انعام/۵۹.

۳. جن/۲۶-۲۷.

﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (۱)

«هیچ غائبی در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتاب مبین موجود است».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ (۲)

«سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم».

در نتیجه خداوند اموری را که از انسان‌های عادی غائب است در کتاب خود آورده و علم آن کتاب را به عده‌ای از بندگان برگزیده خود افاضه کرده است پس قائل شدن به اعطای علم غیب برای کسی از سوی خدای تعالی، قرائت فرابشری از مقام صاحبان آن نخواهد بود.

ب. آیات دلالت کننده بر توانایی برخی افراد برگزیده در انجام امور خارق العاده

از بحث پیشین استفاده می‌شود که علم و قدرت، رابطه بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند، در نتیجه برخی آیاتی که بیانگر افاضه علم از سوی خدای تعالی به برخی از بندگان برگزیده خویش است،

افاضه قدرت از ناحیه خدا را نیز اثبات می‌کند به عنوان مثال حاضر کردن تخت بلقیس نزد سلیمان حکایت از قدرت و معجزه آصف بن برخیا دارد در حالی که خداوند این کار را به علم نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

۱. ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾ (۳)

«کسی که علمی از کتاب نزد او بود عرض کرد من آن را قبل از این که پلک بر هم زنی برای تو می‌آورم پس آنگاه که سلیمان تخت را نزد خود حاضر یافت گفت این از فضل پروردگارم است».

به هر حال این آیه علاوه بر افاضه علم الهی به آصف، حکایت از برخورداری ایشان از قدرت الهی نیز دارد و این قدرتی است که با دارا بودن علمی از کتاب برای آصف حاصل شده است، در نتیجه کسی که دارای علم همه کتاب می‌باشد قدرتی بس فراتر از این خواهد داشت.

۱. نمل/۷۷.
۲. فاطر/۳۲.
۳. نمل/۴۰.

۲. علاوه بر این، خداوند در قرآن، طالوت و ذوالقرنین را نیز در زمره دارندگان قدرت الهی معرفی می‌کند. خدای تعالی در مورد قدرت خارق‌العاده طالوت - که آن را نشانه و آیه سلطنت الهی (امامت) او معرفی می‌کند - می‌فرماید:

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ (۱)

«پیامبر (بنی اسرائیل) به ایشان گفت به درستی که نشانه و آیه سلطنت (امامت) او (طالوت) آن است که برای شما تابوت (حضرت موسی علیه السلام) را می‌آورد که در آن آرامشی از سوی پروردگارتان می‌باشد و [الواح] بازمانده از آل موسی و آل هارون در آن است و آن را فرشتگان حمل می‌کنند به راستی که در آن نشانه و حجتی روشن برای شما هست اگر مؤمن باشید». طبق این آیه نشانه امامت طالوت، تابوت حضرت موسی علیه السلام بود که در آن الواح حضرت موسی و پیامبران و اوصیای بنی اسرائیل قرار داشت. همچنین خداوند در این تابوت آرامش و طمأنینه‌ای قرار

داده بود. دیگر این که تابوت توسط فرشتگان حمل می‌شد. بنابراین استبعادی نخواهد داشت که امامان و اوصیاء، حامل علوم انبیاء گذشته باشند و نشانه‌های ویژه‌ای از سوی خدا برای اثبات امامت خویش به همراه داشته باشند.

خداوند همچنین در مورد ذوالقرنین می‌فرماید:

﴿إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا﴾، ﴿فَأَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُتَّخَذُ فِيهِمْ حُسْنًا﴾ قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكَرًا﴾ وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا﴾ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سَبِيلًا﴾ كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا﴾ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونَهُمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا﴾ قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ

بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ۖ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ۗ (۱)

«ما برای او در زمین تمکن بخشیدیم و از هر چیز اسبابی برای او قرار دادیم. پس، از آن تبعیت کرد تا هنگامی که به مغرب خورشید رسید و خورشید را چنین یافت که در چشمه آب تیره‌ای غروب می‌کند و آنجا قومی را یافت [که به او] گفتیم ای ذوالقرنین یا آنها را عذاب کن یا راه نیکی را با آنان در پیش گیر. گفت کسی را که ستم کرده عذاب خواهم کرد سپس امر او به سوی پروردگارش باز می‌گردد و خدا نیز او را سخت کیفر خواهد کرد و اما هر کس به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام داد برای او پاداشی نیکو خواهد بود و ما بر او آسان می‌گیریم. سپس همان اسباب را تبعیت کرد تا به مشرق خورشید رسید و آن را چنین یافت که بر قومی طلوع می‌کند که غیر از آن برای ایشان ستر و پوششی قرار ندادیم، چنین بود و البته ما از احوال آنان کاملاً باخبریم. سپس همان اسباب را تبعیت کرد تا به میان دو سد رسید، آنجا قومی را یافت که هیچ قولی را نمی‌فهمیدند. گفتند: ای ذوالقرنین یا جوج

و مأجوج در زمین فسادگر هستند، پس آیا اگر برای تو خرجی قرار دهیم بین ما و ایشان سدی قرار می‌دهی؟ گفت تمکن و قدرتی که خداوند به من داده بهتر است، پس شما به قوت بازو به من کمک کنید تا بین شما و ایشان سدی محکم بسازم».

بنابراین افاضه قدرت از سوی خدای تعالی به عده‌ای از بندگان برگزیده الهی هیچ استبعادی ندارد و بلکه برای کسانی که دارای ملک و سلطنت الهی هستند و برای مردم امام قرار داده شده‌اند لازم است و باعث فراتر رفتن ایشان از بشر بودن نمی‌شود.

ج. آیه دلالت کننده بر عصمت الهی در برخی افراد برگزیده

خدای تعالی در مورد عده‌ای که ایشان را اهل بیت می‌خواند در آیه تطهیر می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (۲)

«به درستی که خداوند می‌خواهد رجس و هر ناپاکی را فقط از شما اهل

۱. کهف/۹۵-۸۴.

۲. احزاب/۳۳.

بیت (پیامبر) ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند».

می بینیم که خداوند عده خاصی را از رجس و ناپاکی دور کرده و آنها را از هر عیب و نقصی پاک و منزّه گردانیده است و معنای این سخن جز عصمت الهی چیز دیگری نیست. به عبارت دیگر خداوند این عده خاص را از ویژگی خاص و متفاوت از دیگر آدمیان برخوردار کرده که از هر رجس و عیبی و از هر خطا و معصیتی برکنار شده اند یعنی خداوند ایشان را از خطا و معصیت حفظ و آلودگی و نقص را از ایشان دور می کند و در عین حال آنها بشر هستند؛ نه «فرابشر».

د. آیات دلالت کننده بر تحدیث و محدث بودن غیر نبی

۱. چنان که پیشتر مطرح شد خداوند خطاب به حضرت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ﴾ (۱)

«بگو به درستی که من بشری مثل شما هستم که به من وحی می رسد، همانا

پروردگار شما یکتاست».

در نتیجه، نزول ملک بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وحی شریعت بر نبی او را «فرابشر» نمی کند و پیامبر با وجود نزول شریعت بر ایشان، همچنان بشر است و این هم نقضی است بر قول نظریه پردازان «قرائت بشری» از امامت. اما ممکن است وحی شریعت لازمه نبوت شمرده شود و ارتباط و گفتگوی امام با ملائکه رویکردی «فرابشری» به امامت تلقی گردد.

چنان که از مقاله «قرائت فراموش شده» استفاده می شود، صاحبان این نظریه نسبت به نصب الهی، علم لدنی، وحی الهی و عصمت پیامبر انکاری ندارند لذا ما در این جا نمونه هایی از ارتباط و گفتگوی ملائکه با غیر انبیاء را مطرح می کنیم.

۲. وحی شریعت ارتباط خاصی است که فرشته وحی فقط و فقط با انبیاء و رسولان برقرار می کند و به غیر از نبی و رسول به احدی چنین وحیی نمی شود، اما ارتباط فرشتگان با برخی از انسان های برگزیده الهی و وحی و الهام برخی حقایق

(غیر از شریعت) را به ایشان نمی‌توان نفی کرد. خدای تعالی در مورد حضرت مریم علیها السلام می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ...﴾ (۱)

«و [یاد آر] هنگامی را که ملائکه به مریم گفتند همانا خداوند تو را به پسری بشارت می‌دهد...».

در این دو آیه به وضوح ارتباط ملائکه با حضرت مریم علیها السلام تبیین شده و حال آن که تحدیث ملائک به حضرت مریم ایشان را فراتر از بشر نکرده است و ایشان با وجود ارتباط با ملائکه هنوز بشر تلقی می‌شود.

۳. خدای تعالی همچنین در مورد عده‌ی خاصی از مؤمنان که در عقیده‌ی خویش و بندگی خدا استقامت دارند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...﴾ (۲)

«همانا گروهی که گفتند پروردگار ما الله است و سپس استقامت کردند ملائکه همواره بر ایشان نازل می‌شوند».

بنابراین نزول ملائکه بر عده‌ای از مؤمنان نه تنها ممکن است و موجب

فراشر شدن ایشان نمی‌شود، بلکه تصریح خدای تعالی است.

ه . آیات دلالت کننده بر نصب و نصب الهی

۱. روشن است مقام امامت باید از سوی خدا برای برگزیدگانش جعل شود و این واقعیتی است که خداوند در آیاتی از قرآن بدان اشاره کرده است. خداوند در مورد یکی از انبیاء الهی یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (۳)

«و [به یاد آر] هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و آنها را به اتمام رسانید، به ابراهیم فرمود: همانا من تو را برای مردم پیشوا و امام قرار دادم. ابراهیم عرض کرد [در برخی] از فرزندان من نیز [این مقام را قرار بده] داوند فرموده: [این مقام در برخی از ذریه تو خواهد و] عهد من هرگز به ستمکاران

۱ . آل عمران/۴۲.

۲ . فصلت/۳۰.

۳ . بقره/۱۲۴.

نمی‌رسد».

خدای تعالی در این آیه مقام امامت را عهدی از سوی خود معرفی کرده است و ضمن این که جعل مقام امامت را مختص خود معرفی می‌کند، بیانگر لزوم عصمت برای جعل این مقام نیز هست. پس صرف نظر از این که مقام امامت برای چه کسی جعل شده، از این آیه می‌توان نتیجه گرفت که جعل مقام باید از سوی خدای تعالی صورت گیرد. در آیه زیر نیز جعل امامت به خدای تعالی نسبت داده شده است:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا﴾ (۱)

«از ایشان به خاطر آن که صبر پیشه کردند، امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند».

۳. علت این که جعل مقام امامت باید از ناحیه خدای تعالی صورت گیرد، بندگان رحمان، این مقام را از خدای تعالی درخواست می‌کنند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ... وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ (۲)

«و بندگان خدای رحمان... کسانی هستند که می‌گویند پروردگارا زنان و فرزندان ما را عطا کن که موجب روشنایی چشم ما باشند و ما را برای پرهیزکاران امام قرار بده».

۴. پس روشن است که امام الهی باید از سوی خداوند نصب شود و مردم حق ندارند از پیش خود برای خویش امام برگزینند خدای تعالی در این مورد می‌فرماید:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ (۳)

«پروردگارت آنچه را خواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند و برای مردم در این کار اختیار (و حق انتخابی) نیست».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (۴)

«هنگامی که خدا و رسولش برای مردم امری را حکم کردند در آن امر برای

۱. سجده/۲۴.

۲. فرقان/۶۳ و ۷۴.

۳. قصص/۶۸.

۴. احزاب/۳۶.

و. آیات دلالت کننده بر تملیک و تفویض حق امر و نهی از سوی خدا

مُلک در لغت به معنای سلطنت و استیلا پیدا کردن همراه با اشراف و تمکن

هیچ مرد و زن مؤمنی اختیار (و حق انتخابی) نیست».

بنابراین مردم در تعیین و گزینش امام نقشی ندارند و جعل مقام امامت از سوی خدا صورت می‌گیرد. (۱)

۵. همچنین نصب الهی به نص پیامبر مشخص می‌شود به همین جهت گروهی از بنی اسرائیل وقتی خود را نیازمند یک رهبر و امام دیدند از پیامبر خویش درخواست کردند که زمامدار ایشان را معرفی کند خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّنَا لَئِنْ لَمْ يَأْتِنَا بَأْتٍ مِنْ رَبِّنَا نَكُونَنَّ لَكَ يَوْمَئِذٍ نُكُلًا مَذْمُومًا﴾ (۲)

«آیا ندیدی گروهی از بنی اسرائیل را که بعد از موسی (زندگی می‌کردند) آنگاه به پیامبرشان گفتند سلطان و زمامداری برای ما برانگیز».

و پیامبرشان در پاسخ آنها گفتند:

﴿إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾ (۳)

«همانا خداوند طالوت را به عنوان

سلطان و زمامدار شما (۴) برانگیخت».

پس نصب امام، و رهبر و زمامدار الهی باید از سوی خدا صورت گیرد و نص بر او از سوی پیامبر خدا باشد.

۱. امام رضا علیه السلام در این مورد می‌فرماید:

رغبوا عن اختيار الله واختيار رسول الله صلى الله عليه وآله وأهل بيته إلى اختيارهم والقرآن يناديهم: (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) وقال عز وجل: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ ر.ك: كافي، ج ۱، ص ۲۰۱؛ تفسير نورالثقلين، ج ۴، ص ۱۳۷-۱۳۶.

از گزینش خدا و گزینش رسول خدا صلى الله عليه وآله و اهل بیتش به انتخاب خود روی آوردند در حالی که قرآن به آنها ندا می‌کند که: «پروردگار تو می‌آفریند و آنچه را خواهد برمی‌گزیند. آنها را حق گزینش نیست پاک و منزه است خدای تعالی از آنچه آنها شریک او قرار می‌دهند» و نیز می‌فرماید: «هیچ مرد و زن مؤمنی را شایسته نیست وقتی خدا و رسولش به امری حکم کردند آنها اختیاری درباره امرشان داشته باشند».

۲. بقره/۲۴۶.

۳. بقره/۲۴۷.

۴. ملکی که از سوی خداوند به کسی تملیک می‌شود همان مقام آمریت و امامت الهی است. برای توضیح بیشتر در این باره رجوع کنید به: مقاله «بررسی مفهوم امامت در پرتو آیه ملک عظیم».

در تصرف است^(۱) و صاحب ملک، هم باید قوه نگهدارنده و نظام بخش داشته باشد که بتواند امور را نظام بخشد و هم باید در ملک خود اعمال تصرف کند.

روشن است که حقیقت مالکیت به معنای تسلط پیدا کردن و چیره شدن به امور دیگران و مقام آمریت به صورت مطلق، از آن خدای تعالی است چرا که مالکیت از خالقیت ناشی می شود و خالق چیزی مالک آن نیز هست. بنابراین چون خدای تعالی خالق همه خلایق است مالک مطلق آنها نیز می باشد و همه خلایق ملک طلق اویند. مولویت نیز بر مالکیت استوار است و کسی که مالکیت داشته باشد، حق مولویت و امر و نهی نیز دارد.

از سوی دیگر بدیهی است که حق مولویت و مقام امر و نهی، بدون این که نقصانی در مولویت مالک حقیقی لازم آید، قابل تملیک و تفویض به دیگران نیز می باشد یعنی لازم نیست مولویت به طور مستقیم بر مالکیت استوار گردد بلکه به اذن مالک و تفویض مولویت از سوی مالک، دیگری نیز مولویت و حق تصرف پیدا می کند البته باید گفت تمام تصرفاتی

که صاحب ملک اعمال می کند به اذن الهی است و در هر تصرفی نیاز به اذن لحظه به لحظه دارد و چنین نیست که ملک از اختیار خداوند خارج گردد.

بنابراین مخلوقات نسبت به هم در عرض واحد هستند و در حقیقت مخلوق بودن، تفاوتی با هم ندارند و چون در ذات مخلوق، مالکیت و تسلط بر امر و نهی وجود ندارد، کسی بر دیگران ملک و سلطنت و حق امر و نهی ندارد مگر آن که از سوی خدا مأذون باشد. خداوند نیز به برخی اشخاص چنین اذنی داده و به ایشان حق امر نهی تملیک فرموده است. چنان که در مورد برخی فرزندان حضرت ابراهیم علیهم السلام می فرماید:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾^(۲)

«آیا حسد می ورزند به مردم برای آنچه خدای تعالی از فضل خویش به ایشان عطا کرده است. البته ما به آل

۱. ر.ک: مجمع البحرين، ج ۵، ص ۲۹۰؛ المحکم والمحیط الاعظم، ج ۷، ص ۵۴ و ۷۷۵.

۲. نساء/۵۴.

ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به ایشان مُلک و سلطنتی بزرگ عطا نمودیم».

در این آیه به هویدایی تمام از اعطا و تملیک ملک یا حق امر و نهی و سلطنت از سوی خدا به عده‌ای از انسان‌های برگزیده از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام سخن به میان آمده است.

همچنین اعطای ملک در مورد طالوت نیز مطرح شده است آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ﴾ (۱)

«[پیامبرشان] گفت همانا خداوند او [طالوت] را [برای سلطنت و آمریت] بر شما برگزید و علم و [توانایی] جسم را در او فزونی بسیار بخشید و خداوند مُلک خویش را به هر که خواهد عطا می‌کند».

پس در این آیه نیز سخن از اعطای ملک به برگزیده خداوند و تملیک و تفویض حق امر و نهی به شخصی در میان است و روشن است که تملیک و تفویض این مقام از سوی خدا بر کسی، موجب فراتر رفتن او از محدوده بشریت نمی‌شود و دارا شدن حق امر و نهی یک ویژگی

فراشری نیست و معتقدان به وجود چنین خصوصیتی در ائمه علیهم السلام رویکردی «فراشری» نسبت به امامت ندارند.

بنابراین تا به این جا به روشنی و قاطعیت ثابت شد که بر اساس ضوابط عقلی و کلام روشن الهی هیچ یک از ویژگی‌های ائمه علیهم السلام را نمی‌توان فراشری نامید و با این عنوان از ایشان سلب و نفی کرد بلکه مطلب به عکس است و تمام ویژگی‌هایی که شیعیان همواره برای امامان خویش قائل بوده‌اند مستند به نور عقل و تعالیم وحی می‌باشد و امامان معصوم علیهم السلام با وجود این ویژگی‌ها همچنان بشر هستند چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله که برتر از امامان است، بشر می‌باشد.

لذا اعتقاد به این ویژگی‌ها را رویکرد فراشری نامیدن، مغلطه‌ای آشکار است چرا که این نگاه، بشر بودن را عین محدودیت‌ها و عوارضی می‌داند که به طور متعارف افراد عادی بشر در خود می‌یابند. چنان که مقاله «قرائت فراموش شده» درباره رویکرد ابن قبه به امامت

می‌نویسد:

او ائمه را بیشتر از عباد صالح و علمای ابرار می‌دانسته است لذا اگر چه ائمه از نظر ابن قبه عبد صالح بوده‌اند اما فقط عبد صالح و عالم نبوده‌اند بلکه فراتر از حد متعارف معصوم و منصوب من قبل الله بوده‌اند.

اُمّا:

۱. آیا به راستی بشر بودن به معنای مترتب بودن محدودیت‌هایی است که به طور متعارف بر نوع بشر عارض است؟!

۲. آیا بین بشر بودن و حمل تمام این عوارض و محدودیت‌ها، ملازمه جدایی ناپذیر^(۱) وجود دارد؟!

۳. آیا این محدودیت‌ها و عوارض حیث ذات بشر بودن است و سلب و نفی آنها فرد را از بشر بودن خارج می‌سازد؟!^(۲)

۴. آیا به این دلیل که نوع بشر همواره خود را خطا پذیر یافته است باید بشر بودن را به خطا پذیر بودن معنا کرد و هر که خطا پذیر نباشد بشر نیست؟!^(۳)

با توجه به آنچه گذشت، روشن شد پاسخ سؤالات فوق منفی است چرا که در بررسی لغوی واژه بشر، معلوم گردید بشر

بودن صرفاً به معنای نوعی اشتراک در ظاهر و قالب است و نظر به ویژگی‌های دیگر افراد ندارد و نیز با مراجعه به قرآن کریم به این نتیجه رسیدیم که همواره افرادی بوده‌اند که خداوند ایشان را برگزیده و ویژگی‌هایی به ایشان عطا کرده که دیگران از آنها بی‌بهره بوده‌اند. در این بررسی انبیاء و رسولان الهی مورد نظر نبودند و افرادی غیر از انبیاء و رسولان مورد بررسی قرار گرفتند و صفات زیر در عین بشر بودن برای آنها ثابت شد:

۱. برخورداری از عمل الهی (علم افاضی و غیر کسبی)
۲. برخورداری از قدرت الهی
۳. برخورداری از عصمت
۴. محدث بودن و ارتباط با ملائکه
۵. جعل مقام از سوی خدا (نصب الهی) و اخبار از آن توسط نص
۶. تملیک و تفویض حق امر و نهی از

۱. رجوع کنید به اصطلاح «عرض لازم» در منطق.

۲. رجوع کنید به اصطلاح «عرض ذاتی» در منطق.

۳. رجوع کنید به اصطلاح «مغالطه اخذ ما بالعرض مکان ما بالذات» در منطق.

سوی خدا

بنابراین روشن است که محدودیت‌هایی که در نوع افراد بشر به صورت متعارف وجود دارد ذاتی آنها نیست و خداوند می‌تواند عده‌ای را از بین همین افراد برگزیند و به ایشان ویژگی‌های منحصر به فردی اعطا کند.

امام صادق علیه السلام در گفتگو با زندقی، به تفاوت انبیاء و بندگان برگزیده خداوند با انسان‌های عادی در عین تشابه ظاهری و بشر بودن هر دو گروه اشاره کرده می‌فرماید:

«وهم الأنبياء وصفوته من خلقه حکماء مؤدبین بالحكمة مبعوثین بها غیر مشارکین للناس علی مشارکتهم فی الخلق والترکیب فی شیء من أحوالهم».

«و ایشان پیامبران و برگزیدگان خدا از میان خلقتش و حکیمانی هستند که با حکمت تربیت گشته‌اند و به خاطر آن مبعوث شده‌اند و در عین شباهت در

خلقت و ترکیب ظاهری با مردم، در هیچ یک از حالاتشان با آنها شباهت و مشارکتی ندارند».

حاصل آن که تنها صفاتی را که مختص ذات پروردگار باشد می‌توان «فرابشری» نامید یا اعتقاد به وجود آنها را در امامان علیهم السلام «غلو» دانست و از ایشان به عنوان افراد بشر سلب و نفی کرد اما صفاتی چون: علم الاهی، قدرت الاهی (معجزه)، عصمت، محدث بودن و ارتباط با ملائکه، نص و نصب الاهی و مقام آمریت به تملیک خداوند، هیچ یک باعث خروج شخص از محدوده بشریت و «فرابشر» شدن او نمی‌شود.

وجود ویژگی‌های یاد شده در امامان و حجت‌های الهی نه تنها امکان‌پذیر است بلکه به حکم عقل برای دارندگان چنان منصبی ضرورت دارد و دلایل نقلی فراوانی آن ویژگی‌ها را برای امامان اثبات می‌کند.